

5- نقد و بررسی مولانا

5-1- نفوذ جلال الدین مولوی در شرق و غرب

من نمی گویم که آن عالیجناب

هست پیغمبر، ولی دارد کتاب

ملاجامی (ف 897/1492م) آخرین شاعر کلاسیک ایران، مولانا جلال الدین را به این کیفیت ستوده است. ستایشگران و پیروان جلال الدین مولوی بارها این دوگفته او را در هر گوشه دنیا تکرار کرده اند که «مثنوی» جلال الدین، با متجاوز از 26000 بیت، تقریباً ترجمه جمعی از قرآن به زبان پارسی است و مولانا تقریباً حال پیامبری را دارد که کتاب مقدسی را برای امت خود آورده باشد.

ستایشی که در شرق و غرب نسبت به مولوی نشان داده می شد، در سال 1393ق/ 1973م در مراسم هفتصدمین سال درگذشت مولانا به نقطه اوج تازه ای رسید. نه تنها در قونیه، که این شاعر عارف مدفون است، و در ترکیه گردهم آیی های عمومی بین المللی برگزار شد، و کتابهای مناسب و محققانه ای منتشر گردید، بلکه ایران نیز خاطره این بزرگترین شاعر عارف پارسی گوی را جشن گرفت. در پاکستان و افغانستان و حتی بیش از آن در کشورهای غربی جلسات سخنرانی های بیشماری در باره مولوی و جنبه های مختلف اشعار و آموزشهای وی ترتیب یافت. دانشمندان و عاشقان مولانا ستایشگران بسیاری را در سال مولوی گرد خود جمع آوردند: هلند و آلمان، بریتانیای کبیر و دانشگاههای متعددی در آمریکا در جلسات یادبود مولانا شرکت جستند، و خاورشناسان ایتالیا، سویس، و دیگر کشورها نیز چنین کردند.

در چنین لحظه ای ممکن است از خود سؤال کنیم که چرا مولانا چنین تأثیر ژرفی بر میلیونها نفر گذاشت و نفوذ روحانی او چگونه در طول قرون در شرق و غرب تجلی یافت. شاید بتوانیم پاسخی درخور این سؤال بیابیم.

زمانی دراز پیش از آنکه جامی آن ابیات را در اواخر سده نهم/پانزدهم بسراید ستایش از آثار جلال الدین مولوی سراسر دنیای اسلام را فرا گرفته بود. در واقع، نخستین کتابهایی که در باره او در خود قونیه تصنیف شد نشانه های خاص تکریم عمیق و احترام عالی نسبت به این پیرطریق را، پیش از آنکه به صورت سخنانی رایج و زبانگرد در آید، نشان می دهد. آنها، معنأً بنیاد تمامی آثار ادبی را که در باره او و اثر آموزشی منظوم او در هفت سده بعدی نوشته شده تشکیل می دهند.

دو مؤلف دیگر در محیط قونیه، شرح زندگی مولانا را نوشته اند؛ یکی از آنان فریدون سپهسالار است، که سالهای بسیار خدمت خداوندگار کرد و در 729ق/1319م. در کهن سالی در گذشت؛ «رساله» او حاوی مطالب متین و موثق است. افلاکی (ف 757ق/1356م)، که جوانتر بوده، وقایع را، دیگر به چشم خویش ندیده است، در «مناقب العارفین» خود روایات و حکایات بسیار زیادی را نقل می کند - این کتاب، جزئی ترین توصیفات را از زندگی مذهبی قونیه در سالهای حیات مولانا و کمی بعد از آن به دست می دهد. با این حال، قدری با احتیاط باید از آن استفاده کرد؛ «مناقب العارفین»، تنها منبع اولیه ای است که به زبان فرانسه در دسترس خوانندگان غربی قرار گرفت (ولی ترجمه آن چندان مقنع نیست).

اگر ترکها سخت شیفته مولانا جلال الدین بوده یا هنوز هستند، شگفت آور نیست؛ او لقب خود، «رومی»، را از اهل روم، یعنی اهل آناتولی، سرزمینی که بیشترین عمر خود را در آنجا سپری کرد، گرفت. بدانگونه که ادعا شده است تبار و ترکی است. در سده های پس از مرگ وی، یعنی در سده هایی که سلسله مولویه مستحکم شد، و در سراسر امپراطوری عثمانی گسترش یافت، شاعران،

موسیقی دانها، و هنرمندان بیشمار، کم و بیش، با این سلسله پیوند نزدیک پیدا کردند و با موسیقی، شعر و خطهای خوش خود از روان آن خداوندگار تجلیل به عمل آوردند.

اخیراً، دانشگاه تهران ترجمه ای منظوم بزبان عربی از «مثنوی» را به نام «جواهرالآثار» منتشر ساخت که بدست عبدالعزیز صاحب الجواهر انجام گرفته است. معدودی از قطعات مشهور «مثنوی» و «دیوان شمس» بدست عبدالوهاب عزام استخراج و به عربی ترجمه شده است. با وجود این کوشش ها، نمی توان از تأثیر حقیقی اشعار جلال الدین مولوی بر اعراب یا حتی بردانش خاصی که در میان اعراب منتسب به اسم او باشد، سخن گفت. مع الوصف، در کنار علاقه تازه جان گرفته به تصوف، ملاحظه می شود که سال گذشته نام مولوی در شعر امروز عربی، در جاهایی غیرقابل انتظار، پدیدار می شود.

در ایران و کشورهای خاورایران وضع بسیار متفاوت است. گفته می شود که از مصلح الدین سعدی شیرازی (ف. 691 ق/1292م) خواسته شد تا بهترین شعری را که می شناسد انتخاب کند، و او یکی از غزلهای مولوی را برگزید. حتی اگر این داستان، افسانه ساختگی زیبایی باشد، می توان با اطمینان گفت که حتی امروز، هم بسیاری از پارسیان نظر و عقیده مشابهی را ابراز می کردند. در هر حال، قوی ترین نفوذ آثار مولوی در کشورهای شرق سوئز، در شبه قاره هند و پاکستان مشهود است. نامهای هندی حک شده بر بسیاری از سنگ قبرهای کهن در قونیه بر زیران پارسایی گواهی می دهد که بخشی از زندگانی خود را در محضر روحانی مولانا سپری کردند. صحت داستانهایی که حکایت از ارتباط صوفیان هند با مولوی و جانشینان بلافصل او دارد. جای تردید است: گفته می شود که بوعلی قلندر شاعر (ف724/ق1324م) مولوی را ملاقات کرده است، و در شعر او نشانه هایی از تأثیر مولوی، بی گمان، نمودار است. داستان دیگری حکایت از آن دارد که سید اشرف جهانگیر (ف07-806/ق1404م) به دیدار سلطان ولد رفت تا درباره زندگی پدرش اطلاعاتی از او به دست آورد. اما از آنجا که سلطان ولد در 710/ق1312 م وفات یافته است می توان از این سخن درگذشت. اما باید اذعان داشت که اهل طریقه چشتیه، بسیار زود، به شعر مولوی علاقه پیدا کردند. نخستین رهبر بزرگ این سلسله در دهلی، نظام الدین اولیاء (ف725/ق1325م) شرحی بر مثنوی نوشت که بخش کوچکی از آن در انجمن آسیایی بنگال نگهداری می شود. مرید و جانشین او، چراغ دهلوی، همانگونه که در یکی از گفتگوهای وی پیداست، به اشعار مولوی کاملاً آشنایی داشته است. «مثنوی» یکی از کتابهای اساسی آیین چشتیه به شمار می آید. از آنجا که این طریقه، برخلاف نقشبندیه، با موسیقی و رقص عارفانه موافقت دارد اشعار غنایی شورانگیز و مملو از شیفتگی مولوی با محیط روحانی آنان سازگار و متجانس بوده است.

برکسی پوشیده نیست که «مثنوی» مولوی الهام بخش شعرا بسیاری بوده است: جهانگیر هاشمی (ف.946/ق1539م) که از افغانستان به دربار سند پناه برد صورت دیگری از داستان مشهور مولوی راجع به دعا را در «مثنوی مظهرالآثار» خود عرضه می کند. و وقتی که یک سده و نیم بعد، دختر اورنگ زیب، زیب النساء، که خود شاعری فاضل بود از یاران شاعرش تقاضا می کند که یک «مثنوی» به شیوه شاعری مولوی بسرایند نباید آن را نمونه ای منفرد به حساب آورد؛ واقع آن است که حدود 1112/ق1700م اینگونه تقلیدها بسیار زیاد انجام شده. بازهم، حدود یکصد سال بعد، سراینده ای هندو به نام اندکنه کوش «مثنوی کج کلاه» را به شیوه «مثنوی» مولوی تصنیف کرد (9-1208/ق1794م)؛ شایان توجه است که او در این مثنوی داستان ملاقات دارالشکوه با حکیم هندو با بالال دس را گنجانید، تا کوشش این امیر تیره بخت را، در جهت تلفیق و تطبیق آیین عارفانه هندو و اسلام، به خاطر خوانندگان مثنوی خود بیاورد. نگاهی اجمالی به فهرست اسپرنجر از نسخ خطی سلطان اوده (1270/ق1854م) نه تنها آشکار می سازد که چه

نسخه های زیادی از «مثنوی» در کتابخانه های سلاطین مسلمان هندی پیدا شده است ، بلکه برتر از آن، میزان نفوذ اشعار مولوی را نشان می دهد و حکایت می کند که سرایندگان بی شمار اوایل سده سیزده / نوزدهم تا چه پایه به زبان پارسی و هم به زبان اردو از او تقلید و پیروی کرده اند .

مولوی، این آموزگار عشق و اشتیاق، در نظر اقبال به صورت نیرویی مقاوم و خنثی کننده در برابر قوه استدلال بیروح و فلسفه خشک در می آید. نام او و نام ابن سینا، به جهت تخالف و تقابل قلب و عقل، صفر مطلق می شود: او خداوندگار تفکرات و تأملات عاشقانه است که بلافاصله و بیواسطه به حضور الهی طیران می کند ، اما فلسفه در جاده های خاکی لنگ لنگان می رود . در نظر اقبال تنها راهنمای روحانی همانند مولوی، گوته شاعر آلمانی است ؛ از اینرو، اقبال در بهشت صحنه ای می سازد که این دو پیر با هم ملاقات می کنند . هر دوی آنان پیغمبر نیستند ولی کتاب دارند : مولانا «مثنوی» و گوته «فاوست» و هر دو تصدیق می کنند که عشق، نصیب آدم ، بر عقل ابلیس برتری دارد.

2-5 « فارسی زبانان در باره آثار مولوی »

1) نخستین کسی که ابیات زیادی از « مثنوی » را توجیه کرده ، احمد رومی از معاصران سلطان ولد فرزند مولوی است که در کتابی به نام «دقایق الحقایق» ، پاره ای از آراء عرفانی را با اشعار « مثنوی » مولوی تسنید می کند . این اثر به دلیل قرب زمانی آن به مولوی، یکی از منابع اصیل در شناخت مثنوی تواند بود .

2) پس از رومی ، حسین خوارزمی (مقتول 839ق.) نخست شرحی منظوم، به نام کنوزالحقایق فی رموز الدقایق» بر «مثنوی» پرداخت و پس از آن در حدود سال 833 ق «جواهر الاسرار و زواهر الانوار» را با توجه به آراء ابن عربی و با تکیه به آثار قیصری ساخت که متضمن سه دفتر (1-3) مثنوی است .

3) دیگر از شروح اصیل که البته متضمن شرح و تفسیر « نی نامه » یا « مقدمه مثنوی » است شرحی است به نام «نایه» از شیخ یعقوب سرری چرخ - متوفی 851 - که به اهتمام و حواشی آقای خلیل الله خلیلی در 1336 خورشیدی در کابل به چاپ رسیده است .

4) نیز از جمله شروح اصیل « مثنوی » می توان از شرحهای شاه داعی الی الله شیرازی متوفی 870 - یاد کرد . وی نخست بر چند بیتی از «مثنوی» تعلیقه ای به فارسی نوشت و پس از آن شرحی حاشیه گونه بر پاره ای از ابیات شش دفتر مولوی نگاشت .

5) دیگر از شروح « مثنوی » ، شرحی است به نام « مفتاح التوحید » از درویش علی چاچی (م 894) که آقای خلیلی آن را جدا از شرح ضیاء الدین عمرده روشنی (م 892) دانسته اند.

6) عبدالرحمن جامی (م 897) نیز بر مقدمه «مثنوی» شرحی پرداخته و توجیهی از لفظ «نی» کرده به نام «نی نامه» که در کابل و تهران چاپ رسیده است .

مولوی یک انسان بود، انسانی به همه صفات بشری ؛ صورخیالی که به کار می برد، سخنان مربوط به زندگی خصوصی و اشعار کوتاهی که زائیده شعف و خلصه روحانی با خشم ناگهانی است نیز این امر را محقق می دارد. اما او می دانست که آن نردبان روحانی که در اشعار خود بسیار وصف کرده است به معنای کشتن خویهای پست و ترک گفتن جهان ماده نیست ، بلکه عبارت است از کمال بخشیدن به آن صفات در جهت تعالی انسانی. آنگاه که عشق کیمیای حیرت انگیز خود را بکار گیرد شیطان حقیر نفس مسلمانی مؤمن

می شود و ابلیس، خود به جبرئیلی بدل می گردد. آنگاه آدمی فقر را، فقر روحانی، و عریانی از همه تعینات خلقی را، چون یاقوتی سرخ می بیند که می توان آن را به «بالاسیو» در پایان «کمدی الهی» دانته مانند دانست. او که در آتش و نور این یاقوت فنا گشته، به ژرفای واقعی عشق کشیده می شود و بار دیگر که باز می گردد، این دنیا را دگرگون و پرمعنا می یابد و جهان را دیگر بدان صورت که به چشم مرتاض می آید، مزبله نمی بیند.

اندیشه مولوی هر اندازه که ساده باشد، بحث کامل در آثار او غیر ممکن است. هر بار که آدمی اشعار او را می خواند، تنوع تعبیرات، آرایه بندی مطالب ساده و کیفیت پر رمز و راز خیالبندهای مولوی، انسان را باز غرق در حیرت می سازد.

آنگاه که مؤلفی می خواهد به چنین شخصیت پیچیده ای بپردازد این سؤال مطرح می شود که: مطالب یافته در نزدیک به 60,000 بیت از آثار او را چگونه منظم سازد؟

یک تحلیل توصیفی ساده، بی شائبه ترین ثمرات را به بار می آورد. از آنجا که مولانا پیش از هر چیز شاعری عارف است، تفسیر کردن زوایای مختلف شعر او، که نخستین آن زبان شعر و بعد از آن اندیشه عارفانه او باشد، روشی منطقی به نظر می آید. این هر دو تصویر که باهم تلفیق شود می تواند دست کم بخشی از شخصیت و آثار شعری پایان ناپذیر او را آشکار سازد.

مولوی چون اخلاف و پیروان خود در طریق عارفانه، عمیقاً با الهام از آن حقیقت ازلی که در قرآن بیان شده است زندگی کرد. بنابراین ما کوشیدیم تا هر بخش از کتاب را با مضمونی از کلام قرآن کامل سازیم. مسئله خیالبندی او را می توان از آیه ای از قرآن که صوفیان علاقه خاصی به آن داشتند. استنباط کرد: «سریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسم» (فصلت، 53) = (ما آیات قدرت و حکمت خود را در آفاق جهان و نفوس بندگان کاملاً هویدا و روشن می گردانیم). این کلام به صوفیان امکانات بی پایانی بخشید تا قدرت خلاقه آفریدگار را در یکایک وجوه و ظواهر زندگی مشاهده کنند، قدرتی که خود را در جماد و رنگین کمان، در گل و مرغ و در آدمی و فرشته آشکار می سازد.

آب در تمامی کشورهای خاورمیانه نشانه لطف الهی بوده است و قرآن اعلام می کند که: «جعلنا من الماء کل شیء حی» (انبیاء، 30) (از آب هر چیز را زنده گردانیدیم). مولانا نیز این تصویر را به شکلهای گوناگون، و حتی متناقض، استادانه نقش می زند. آب به روشی منطقی به خیالبندی باغ و بوستان منتهی می شود. مگر قرآن در بسیاری از آیات خود به مؤمنان بشارت نداده که آنان در باغهای دلگشا و مصفا سکنی می گیرند، در «بهشت هایی که زیر درختانش نهرها جاری است» «جنات تجری من تحتها النهار» (حج 23/؟)

قرآن مؤمنان را فرا می خواند تا نشانه های خداوند را در هر کجا ببینند: «افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت» (غاشیه، 17) (آیا مردم در خلقت شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده است؟) نقطه آغازین خیالبندی مولانا از حیوانات همین جاست. او به این صور خیال، علاقه خاصی داشته است و اشعارش دلیل بینش دقیق اوست که حتی بی اهمیت ترین جانوران را که قدرت خداوند را بر او آشکار می سازند، یامثالهای زنده ای از رفتار بشر را تشکیل می دهند، در برمی گیرد. تمثیل این جانوران اغلب از افسانه های «کلیله و دمنه» گرفته شده است، افسانه هایی که مولوی، مانند بسیاری عارفان دیگر، در حکایات خود سخت بر آنها متکی بوده است. در اشعار او، هیچ حیوانی فرو گذاشته نمی شود: از شیرگرفته تا مورچه، از شتر تا پشه، از گاو گرفته تا خارپشت و پرندگان گوناگون که شاعران عارف پیش از او، یعنی سنایی و عطار، آنها را به صورت استعاره به کار برده اند، جنبه مهمی از خیالبندی او را شکل می دهد.

اما بیش از عالم جمادات و گیاهان و حیوانات، دنیای آدمی مولوی را به سوی خود می کشد، و کمتر جنبه ای از زندگی انسان است که بدان نپرداخته باشد. قرآن از آفرینش معجزه آسای آدمی چندین جا یاد می کند: این خداوند است که شما را از خاک، سپس از یک قطره نطفه و آنگاه از خون بسته آفرید و به صورت کودکان به ثمر رسانید. مولانا بر این عقیده باقی می ماند و رشد روحانی آدمی را در اصطلاحاتی که از زندگی کودکان قونیۀ قرون وسطی می گیرد، نشان می دهد و از بازیها و علایق و بیزاریهای آنان تصویری زنده ترسیم می کند: او می داند که « خداوند برای مردم آیات خویش بیان فرماید باشد که هشیار و متذکر گردند » آیاتی که چشمان این مرد حق می تواند در هر نسخه ای از زندگی روزمره، حتی در حمام یادر مغازه قصابی یا پینه دوزی ترکیه آن را مشاهده کند. این آیات را همچنین می توان با اندیشه کردن در نان و قوت روزانه آدمی جست و جو کرد: قرآن به انسان دستور داده است که « کلو و اشربوا من رزق الله » (بقره، 60) (از آنچه خدا روزی شما ساخته بخورید و بیاشامید)، و مولانا هر چند که به گفته کسانی که شرح حال او را نوشته اند در روزه گرفتن بسیار سخت کوش بود، در به کار بردن انواع غذاها برای خیالبندی خود تردید نمی کند، تا آنجا که ما را قادر می سازد به صورت تقریباً کاملی از « خوراکیهای عارفانه »، بدان سان که در مطبخهای قونیۀ سده هفتم / سیزدهم تهیه می شد دست بیایم.

جای حرف نیست که عارف باید از سرچشمه سنتهای عارفانه بسیار بهره گیرد. مردان حق، که وحی الهی قرآن آنان را با این کلام تسلی بخش توصیف می کند: « الا ان اولیاء الله لاخوف علیهم ولا هم یحزنون » (یونس، 62) (دوستان خدا هرگز هیچ ترس و اندوهی در دل آنان نیست)، سلسله زرنی را می سازند که از شاعر عارف به پیامبر (ص) منتهی می شود. داستانهای آنان در دنیای اسلامی قرون وسطی بسیار مشهور، و اشاره به آنها برای هر شاعری آسان بوده است. مولوی به این سنت کهن وفادار می ماند و شخصیت آنان را در ابیاتی گاه شگفت آور به روشنی تجسم می بخشد.

اما خیالبندی مربوط به موسیقی و رقص، شاید واقعی ترین بیان شخصیت مولوی باشد: مرشد و راهگشای درویشان چرخ زن از خصلت جذبه آور موسیقی آگاهی داشت و نغمه نی در سرآغاز «مثنوی» او با داستان آفرینش در قرآن ارتباط پیدا می کند، آنجا که خداوند در باره آدم می گوید: « و نفخت فیه من روحی ... » (حجر، 29) (و در آن از روح خویش دمیدم...): آدمی آن نی است که وقتی نفس معشوق الهی به او رسد سخن می گوید.

امید است که سعی این حقیر در پیشگاه حق و حق جویان مقبول و مشکور افتد.

4- آثار مولانا

جلال الدین مولوی دارای دو اثر به نظم و سه اثر به شعر است. آثار مولانا عبارتند از: مثنوی معنوی، دیوان شمس (دیوان کبیر)، مکاتیب، فیه مافیه و مجالس سبعه.

مثنوی معنوی:

اثر گران سنگ مولانا که شامل حکایات، روایات، مثل ها و تمثیل ها به زبان شعر در 26000 بیت که بر وزن فاعلاتن و فاعلات می باشد.

دیوان شمس (دیوان کبیر):

شامل غزلیات پرشور مولاناست که توجه حضرت مولانا بیشتر به شیدایی موجود در کلمات بوده تا غالب ظاهری و وزن و سایر ملزمات شعر. تعداد ابیات آن 50000 بیت می باشد که اشعار مولانا در این مجموعه غزلیات در عشق و فراق شمس تبریزی است.

فیه مافیه :

این کتاب به نثر نوشته شده و به زبان عارفانه با اشارت آشکار و نهان با ارائه دلایل گوناگون با استفاده از آیات و روایات و احادیث و سخن بزرگان ، طالبان راه عشق را هدایت می کند .
این کتاب مجموعه سخنان خاص مولاناست که توسط شاگردانش جمع آوری شده است.

مجالس سبعه:

صاحب نظرات می گویند ، این کتاب به دلیل سادگی در زبان کلید فهم مثنوی است . مجموعه ای است شامل گزارش کامل و در واقع مشروح هفت مجلس وعظ مولانا که به خواهش شاگردان خاصش برای عموم ایراد شده است .

مکاتیب (مکتوبات):

مجموعه 145 نامه مولانست برای امیران ، مأموران ، بازرگانان ، نویسندگان ، اشراف ، اولاد، محبات ، عاشقان و دیگران که مضمون بیشترشان انواع سفارش ها و توصیه های گوناگون دینی و معنوی ست در راه تعالی مخاطبانش . /

سلام بر بنده و رسول خدا، حضرت محمد (ص)، سلام بر بنده و ولیّ خدا، حضرت علی (ع)، سلام بر کاملترین مخلوق و حجت خدا، حضرت مهدی(عج).

Jadeye_tariki@yahoo.com

کتابخانه نیلوفر آبی: <http://nilofare-abi-lib.blogfa.com>

تارنگار نیلوفر آبی: <http://nilofare-abi.persianblog.ir>

سایت استاد محمّد رضا یحیایی: <http://mry14mn.ir> & <http://www.mry14mn.net> & <http://www.mry14mn.com>

تنظیم و ویرایش: امیر نعمتی.

شهریور ماه 1387 خورشیدی.